نقد

نقدی بر «خانه دیگری» ساخته «بهنوش صادقی»
یک فیلم کوتاهِ کش‌آمده

علی فرهمند

«خانه دیگری» احتمالا ماجرای دوران پیری و فرسودگی «رابین‌هود» است که پس از ازدواجش با «ماریان»(!) صاحب فرزندی به نام «مرجان» شده که دست‌کمی از پدر ندارد، با این تفاوت که هرچه اقدامات «رابین‌هود» باورپذیر و دراماتیک، اقدامات «مرجان» به شوخی پهلو می‌زند؛ مانند همین تعبیر «خانه دیگری» به قصه «رابین‌هود»! «خانه دیگری» مادوراما است که قصد برانگیختگی احساس تماشاگر را دارد؛ اما آن‌قدر در پرداخت کارآخریش ناموفق است که رفته‌رفته یک کمدی غیراستاندارد می‌شود. سؤالی که درباره کاراکتر «مرجان» مطرح می‌شود، این است که او چگونه از یک بلان تبدیل به دختری دلسوز شده و برای کمک‌کردن به خانواده‌ای بی‌بضاعت تا پای جان تلاش می‌کند؟ چه مؤلفه‌ای در پرداخت شخصیت «مرجان» وجود دارد که از او یک «رابین‌هود» می‌سازد؟ اگر واقعا دلسوز افراد مستمند است، چرا به خانواده فقیر داستان شک می‌کند؟ اگر این دلسوزی صرفا به خاطر پدرش است؛ پس چرا دائما با پدرش درباره کمک‌کردن به خانواده فقیر مخالفت می‌کند؟ اصلا چه مرگش است با این میزان تضاد؟ و این حجم کمدی ناخواسته که عامل اصلی‌اش خود «مرجان» است. برای مثال در طول داستان بارها به نویسندگی داستان او اشاره شده و وقتی پای حق‌التألیف «مرجان» از طرف ناشر به میان می‌آید، تماشاگر قادر است تا در ذهن خود از «مرجان» یک «سلبریتی» ایرانی بسازد که انتشار کتابش قرار است تحولی در نشر و نیز در جیب او ایجاد کند؛ اما وقتی کتاب کودک ارزان‌قیمت او را می‌بینیم - در حد شنگول و منگول- چطور می‌توان به این ساده‌انگاری نخندید؟ این روند برای دیگر کاراکترها هم صدق می‌کند. مثلا شوهر «مرجان» که یک انسان بدطینت و گستاخ معرفی می‌شود، چطور پس از گذشت نیمه نخست، تبدیل به انسانی دلسوز برای همسرش و دیگران می‌شود؟ متاسفانه فیلم‌نامه‌نویس در «خانه دیگری» به جای شخصیت‌پردازی نقش‌ها، احساسات و رفتار آنها را در هر صحنه -متناسب با حال و هوای آن صحنه- تغییر داده؛ متاسفانه فیلم‌نامه‌نویس اصلا یک جهانی برای نوشتن نبوده؛ متاسفانه اصلا فیلم‌نامه ندارد «خانه دیگری». در بهترین حالت یک فیلم کوتاه است که ۹۰ دقیقه کش آمده و به یک شبه‌فیلم خسته‌کننده و بی‌رحمانه تبدیل شده که تازه در دقیقه ۶۰ -با مرگ پدر «مرجان»- آغاز می‌شود؛ اما یک ساعت نخست حول چه مسائلی می‌گردد؟ آوارگی‌خواندن‌های مستمرِ تنگدست «علیرضا جعفری» و فردین‌بازی‌هایش در لحظات حساس، دلسوزی بی‌دلیل پدر «مرجان» برای خانواده مستمند و رفتارهای متغیر و سیئوسی همسر «مرجان» برای اطرافیان.

عکس از فیلم «کی‌های دودوی»

خدا را شکر که «اصغر فرهادی» راهی را به فیلم‌سازان نشان داد که در صحنه‌هایی که با آفت ریتم مواجه هستند، با ایجاد یک هیاهو و داد و بیداد موفق خواهد شد مخاطب را به دست آورند. با این حساب دعوا و زدوخورد تازه عروس و داماد -هرچند اقدامی کاملا بی‌دلیل است؛ اما برای زدودن فضای تلخ، مؤثر است- تبلیغ دیگری از «اصغر فرهادی» به وجود دارد و آن قراردادن دوراهی اخلاقی و غیراخلاقی جلوی پای کاراکترهاست. در واقع در دقیقه ۶۰ و پس از مرگ پدر «مرجان»، خانواده مستمند مدام بین دوراهی گیر کرده و به تقلید از سینمای «فرهادی» که غیراخلاقی را پیش می‌برند و مستاجره‌ها و دعواها آغاز می‌شود و البته ۳۰ دقیقه بعد هم فیلم تمام می‌شود. اگر این ایده در آغاز قرار می‌گرفت و داستان سامورایی همین ایده شکل گرفته بود، حداقل با یک اثر متوسط تقلیدی طرف بودیم تا این فاجعه!

و بدتر از مِتن، تصاویر است. اجازه بدهید یای کارگردانی وسط نیاید و به شرح تصاویر ضبط‌شده بسنده کنیم: از کلوزآپ‌های بی‌دلیل گرفته تا پلان‌هایی که در خدمت هر چیزی هستند؛ جز داستان. حتی مجموعه‌ترین قسمت فیلم که مواجهه خانواده فقیر با جسد پدر است، با نماهای بسیار اشباعه، به‌هیچ‌عنوان احساس را برانگیخته نمی‌کند. بلکه احساس را کور می‌کند.

نکته کنید به زاویه‌هایی که در این صحنه از کاراکترها گرفته می‌شود و حرکت‌های سریع دوربین و سرعت بیش نماها که اساسا راه را برای همذات‌پنداری می‌بندد؛ درحالی‌که اگر دوربین کمی با طمانینه بیشتر فیلم‌برداری می‌کرد؛ دست‌کم می‌توانست ترس خانواده از در مواجهه با یک جسد به‌خوبی نشان دهد. در انتها نیز فیلم به سبک بالیوود قدیم، با صدای پدر (رابین‌هود سابق) که در حال خواندن وصیت‌نامه‌اش است، به پایان می‌رسد. «خانه دیگری» به کوچک‌ترین وجهی از زیبایی‌شناسی هنر سینما نزدیک نمی‌شود؛ قرار هم نیست چنین باشد؛ اما کمترین کار یک فیلم را که برانگیختگی احساسات عوامانه است، هم انجام نمی‌دهد و حتی نباید از اثر انتظار سرگرم‌شدن داشت! تجربه‌ای است شکست‌خورده که بازی بازیگران (اعضای تیم رابین‌هود) هم به تقویت این شکست کمک شایانی کرده است.

از «لیلا زارع» تا «نرمان بازغی» و «ناصر هاشمی»، که بازی‌اش تقلیدی است از «مهدی هاشمی» در «روزگار قریب»، همگی بدترین بازی‌های‌شان را ارائه داده‌اند. کاش «علیرضا جعفری» هم کوک مانده بود و در «مهمان مامان» با شیطنت‌های شیرینش استعدادش را به رخ مخاطب می‌کشید تا اینکه رشد کند و تبدیل شود به نسخه فشرده‌شده «فردین» در «گنج قارون» و «سال آخر این است»! آیا فیلم‌ساز عقلانی بهتر از «خانه دیگری» برای فیلمش سراغ نداشته است؟ حتی عنوان هم مانند اکثر صحنه‌ها، ربطی به داستان ندارد.

فرانک آرتا

رسول صدرعاملی از نسل فیلم‌سازان بعد از انقلاب به حساب می‌آید که خودجوش به فیلم‌سازی گرایش پیدا کرد. همچنین خاطرات روزنامه‌نگاری او و حضورش در مقام خبرنگار در روزهای پرجوش‌وخروش انقلاب و نوفل‌لوشاتو در پاریس شبیدنی است. وقتی سالیت فیلم «کل‌های داوودی» او در دهه ۶۰ به عنوان ملودرامی جذاب که متناسب با فضای جامعه و مود، مورد توجه قرار گرفت، صدرعاملی در کنار فیلم‌سازی که قطعا فیلم‌های خوب و متوسط دارد، به سینمای ایران خدماتی کرده است. همچون معرفی بازیگران جوان و اگر به تیتراژ فیلم‌هایش نگاه کنید، به برخی از اسامی برمی‌خورید که حالا جزو کارگردانان شناخته‌شده سینمای ایران هستند. اخیرا فیلم «سال دوم دانشکده من» در جشنواره مسکو کاندیدای بهترین کارگردانی موفق به دریافت جایزه بازیکری شد. به بهانه این موضوع، با او گفت‌وگو کردیم.

■ بازیکر فیلم «سال دوم دانشکده من» موفق شد در اولین تجربه بازیکری خود جایزه بهترین بازیکر «چهل‌ویکمین جشنواره بین‌المللی فیلم مسکو» را دریافت کند. برایم جالب است که شما در معرفی بازیکران خوش‌آتیه به سینمای ایران موفق بوده‌اید؛ افرادی مثل ترانه علیدوستی، پگاه آهنگرانی، نگار جواهریان، نسرین مقانلو و طناز طباطبایی. نکاهتان به این اتفاق چیست؟

وقتی پخش‌کننده فیلم به من خبر داد که فیلم به جشنواره و بخش مسابقه راه یافته، حس غریبی داشتم. در طول مسیر که می‌رفتم حسم تلخ بودم، چرایی تلخ!

■ چرا تلخ؟!

بابت اتفاقاتی که برای فیلم در جشنواره فیلم فجر نیفتاده بود! به نظرم فیلم اصلا دیده نشد! البته قصدم این نیست که داوری‌ها و جشنواره فجر را قضاوت کنم. چون خودم بارها در این میزانسن قرار گرفته‌ام و می‌دانم آدم‌ها نهایتا به چیزی رای می‌دهند - اگر غیر از این شود، شرمنده خود می‌شوند- که دلشان می‌خواهد. این باعث نمی‌شود که فکر کنم لابه‌لای ۲۲ فیلمی که در جشنواره فجر به نمایش درآمد، بین سینمای عامه‌پسند، جذاب و کیشه‌ای، سینمای «هنر و تجربه» و سینمای سومی که سینمای اجتماعی است و این روزها بیش از حد به شکل آزارهنده‌ای واقع‌گرایی می‌کند و از آن نکیت می‌بارد، فیلم من خیلی بیش‌تر بود؛ اما بحث من فراتر از اینهاست... .

■ به نظرم به نسبت کوه روی سینمای اجتماعی مکثی بکنیم. منظورتان این است که در حقیقت آمد در دل این سینمای اجتماعی فعلی خیلی بزرگ نیست؟

دقیقا. وقتی در تو شرایطی زندگی می‌کنی که چندان مطلوب نیست و به عبارت دقیق‌تر حل مردم بد است. وقتی با فیلمی تلخ و ناامیدکننده مواجه می‌شوی، بد دیدن آن دوباره حال بد تو را مضاعف می‌شود؛ و درواقع فیلم‌ساز بی‌رحمانه به یک مضمون تلخ می‌پردازد که در نهایت چیزی عاید خودش و مردم نخواهد شد!

■ جالب است ناصر تقوایی در نقد «سازدهنی» امیر نادری البته ضمن تمجید از فیلم به این نکته هم اشاره کرد که ما اجازه نداریم ناامیدی خود را به فیلمهان تسری بدهیم...

به نظرم نکته مهم همین است. حالا وقتی از این زاویه به فیلم‌های جشنواره اسلام نگاه کردم، لابه‌لای این نوع سینمای به‌اصطلاح ناامیدانه که پررنگ نیز بود، حضور فیلم‌های برتره غنیمتی بود که البته می‌توانستند بهتر باشند؛ مثلا «غلامرضا تختی» و «شبی که ماه کامل شد» که قطعا سینمای ایران به این نوع فیلم‌ها هم احتیاج دارد.

■ به‌ویژه «غلامرضا تختی»...

بله. هرچند که می‌توان نقدهایی به آن داشت، اما به نظرم مردم به سینمای برتره نیاز دارند. در کنسور بیشترفه‌های وقتی به اتفاقیات آنجا مراجعه کنید، می‌بینید مهم‌ترین بحث آن، آرشیو کتاب‌های بیوگرافی است. آدم‌های موفقی که بیوگرافی زندگی‌شان را منتشر کرده‌اند.

■ خب «خاطره‌نویس» یک سنت قدیمی در غرب است.

بله. مثلا شما اگر به تجاری علاقه‌مند باشید می‌توانید کتاب‌هایی پیدا کنید که تجارهای موفق خاطراتشان را نوشته و به نوعی به شما آموزش می‌دهند. لازم نیست حتما هنرمند یا یک فرد مشهور باشید تا کتاب خاطرات بنویسید. صاحب یک سوپرمارکت موفق هم می‌تواند خاطراتش را بنویسد که چگونه به سوپرمارکت‌های زنجیره‌ای پیوسته است.

■ به نظرم برای این کیفیاب باید به سنت‌ها و تفکرات غالب در شرق و غرب توجه نداخت. در غرب توجه خاصی به «انسان» شده که همواره از سوی ما به آنها نقد می‌شود. اما غالبا در شرق گرایش به حقیقت دارند و در جست‌وجوی آن هستند. هرچند حکم کلی وجود ندارد، اما دست‌کم تبعات و تجلی چنین نگرشی را می‌توانیم بر زندگی امروز خودمان شاهد باشیم. حتی در سینمای ایران فیلم‌های پرتره خیلی هم وجود دارد. نکته قابل‌توجه این است که دائما در فیلم‌هایمان به دنبال «ماهیم» هستیم. نظرتان چیست؟

این نکته مهمی است؛ چیزی که در طول چهار دهه و به‌ویژه ۱۰ سال اخیر برخی‌ها آدرس غلط داده‌اند. این است که فقط به دنبال «ماهیم» باشیم! درحالی‌که ذات و معنای «ماهیم» در «مصادیق» نهفته است؛ در اینکه در کار و حرفه خود به شکل عملی الگو باشی. اما دیگران از لابه‌لای تلاش‌های تو «ماهیم» را استخراج کنند. اما وقتی میانبر برنی و قبل از اینکه دست به فعالیتی برنی و فقط در مرحله «بالقوگی» به دنبال مفاهیم باشی، این فرایندی غلط است! به همین دلیل می‌گویم «پیوگرافی» مهم است.

مثلا یک آهنگر موفق در کتابش می‌نویسد از کجا شروع کردم و چطور توانستم با آهن سروکله بزنم تا به یک شیء زیبا تبدیلش کنم که قابل استفاده شود. بنابراین خواننده با روند کارش آشنا می‌شود. او هرگز صرفا «معنا» را برای خودش تعریف نکرده تا بخواهد با میان‌بر به آن معنا برسد، چون به نظرم اینجا فریب‌کاری پیش می‌آید. در واقع تو به معنایی تکیه می‌کنی که در ذات خودش به فعالیت‌ها و کارنامه کاری تو برمی‌گردد. وقتی فلان منتقد مشهور مینیمال در شبکه فراکبر تلویزیونی به تمام فیلم‌های سینمای ایران می‌گوید «مبتذل»؛ من هم می‌خواهم در همان برنامه و شبکه از او بپرسم از کارنامه خودت بگو. از کدام جایگاه برای صحبت می‌کنی؟ میزان تألیفات و مطالب نوشتاری تو چقدر است؟ اصلا چقدر نقد مکتوب نوشته‌ای؟!

■ مسئله مهم همین نقد مکتوب و نوشتاری است. متأسفانه الان اغلب شده‌اند «منتقد افواهی». اصلا فرهنگ شنیداری و افواهی در ایران ریشه عمیقی دارد؛ درحالی‌که باید‌های فکری، تحلیلی و انتقادی یک تفکر فقط چارچوب نوشتاری را می‌طلبد.

کاملا. ماندگاری در نوشتن است؛ چون وقتی نگرشی مکتوب می‌شود، از ذهن نگارنده فاصله می‌گیرد؛ اما وقتی باداهه صحبت می‌کنیم، به‌سرعت از خود ما عبور می‌کند. اگر همین را مکتوب کنیم، همان زمان به کلمه تبدیل می‌شود. از تو فاصله می‌گیرد و با فاصله می‌توانی با افکار خودت مواجه شوی.

■ و از بیرون خودت را می‌بینی.

و وقتی به نتیجه می‌رسد، لذت می‌بری.

■ اما همچنان احوالات تلخ شما برایم جای سؤال دارد!

من با احوالات تلخی به جشنواره رفتم؛ چون می‌دانستم در یک نوع سینما کار کرده‌ام که به تعبیر خودم آن را عبور از سینمای اجتماعی و رسیدن به سینمای انسانی تلقی می‌کنم.

■ از نظر شما سینمای انسانی یعنی چه؟

خب این فرایندی بود که من از میان فیلم‌هایم به آن رسیدم. به نظرم سینمای انسانی بسیار سخت است. وقتی در فیلمی به زندگی جوانان و نوجوانان می‌پردازی، گرفتن بازخورد مثبت چندان ساده نیست؛ چون نوجوانان و جوانان به شدت قاضی‌ها بی‌رحمی هستند و تو در مقام فیلم‌ساز، در زمان حال آنها را تعریف می‌کنی؛ یعنی زمان حالشان را برای آنها روایت می‌کنی. قصه‌ای را که انتخاب و شخصیت‌هایی را که معماری کرده‌اید، آن‌قدر به مخاطب نزدیک است و می‌تواند خود واقعی‌اش را در آن میزانسن ببیند که به‌سرعت می‌تواند بگوید خوب است یا بد. با فلان‌جا به من دروغ گفتی.

■ بگذارید کمی عقب‌تر برویم. اصلا عبور از سینمای اجتماعی و رسیدن به سینمای انسانی چه زمانی اتفاق افتاد؟

عبور از سینمای اجتماعی و رسیدن به سینمای انسانی و البته در ذهن انسان چه می‌گذرد، از کدام سینما؟ به آن‌گونه‌های «تزانر» شروع شد: «شب»، «هر شب تنهایی» و «در انتظار معجزه»؛ اینکه من آن زمان بعد از سه‌گانه «دختری با کفش‌های کتانی»، «من، ترانه ۱۵ سال دارم» و «دیشب باباتو دیدم آبد» که مسائل نوجوانان را مطرح کرده بودم، رسیدم به اینجا. در این سه‌گانه، دوست داشتم به‌عنوان کسی که در کشوری مذهبی زندگی می‌کند و داعیه ایمان و مذهب دارد، بررسی کنم یک زائر چه مفهومی دارد؟

**■ شما دنبال مفهوم «معنویات» بودید. اگر سه‌گانه اول را روایتی از آدم‌ها و صادیق و وفاداری‌ای رفاقت بدانند، مسئله مهمی است. یک انسان به جایی برسد که باید بگوید من باید از خودم عبور کنم و به وفاداری برسم. بنابراین کفتم این فیلم در تحسین «وفاداری» است که خیلی هم بررنگ شد. من اینجا بازخورد تماشاگران را ندیدم. حتی یک بار هم با تماشاگر ایرانی صحبت نکردم. چون تلخ بودم و حال خوبی نداشتم. با توجه به واکنش‌هایی که از همکارانم می‌گرفتم که اصلا نمی‌خواهم قضاوتشان کنم اما به‌سرانجام «نمی‌خواهم زنده بمانم» را که درباره زندگی پدرام تجربیشی نوشته بودم، بسازم که نگذاشتند و درنهایت مرحوم ابریز قادری آن را ساخت. یا قرار بود من تهیه‌کننده فیلم «خواهران غریب» شوم که باز اجازه کار نداشتم. تا اینکه دوم خرداد پیش آمد و با روی‌کارآمدن اقای خاتمی توانستم طرح «دختری با کفش‌های کتانی» را وارد مرحله تولید کنم. موضوع را با سعید مطلبی در میان گذاشتم و کفتم می‌خواهم این طرح را به فیلم‌نامه تبدیل کنم. آن زمان اقای مطلبی، در سیماهفیلم فیلم‌نامه‌نویسی درس می‌داد و کفت این کار را یکی از شاگردانم خوب می‌تواند انجام دهد. گو اینکه نبود چیز چیمان قاسم‌خانی یک هفته بعد که پیمان طرح را دید. به من پیشنهاد خواندن کتاب «ناتورد‌شت» را داد. هرچند شخصیت آن کپ مرد بود. او پیشنهاد کرد با نیم‌نگاهی به این کتاب فیلم‌نامه را بنویسم. جالب است فیلم‌نامه خیلی خوب شد. من دوسوم فیلم را با فیلم‌نامه پیمان قاسم‌خانی کار کردم. اما یک‌سوم پایانی را با فریدون فرهودی کار کردم. علت این بود که در پایان سکانسی بود که «تداعی» شب‌هایی نداره بخاید و ناچار می‌شود به کوه‌های آخر آمد. کفتم اگر سها روزهای اول را دختر فراری آشنا می‌شود و در کفت‌وکوهایشان به او یاد می‌دهد که چگونه عمل کند تا کسی او را به عنوان دختر فراری نشناسد. هرچند ابده جالبی بود اما همان موقع به پیمان کفتم این سکانس بیشتر شانیه به‌آموزی ابجاد می‌کند. همان زمان به پیمان موضوع را کفتم. البته او دلخور شد. اما بعد دیگر نشد که با هم همکاری کنیم. به نظرم فیلم‌خانی یک فیلم‌نامه خوب درباره سینمای اجتماعی نوشت اما متأسفانه دیگر این میسر را دامه نداد و بیشتر به سمت سینمای کمدی رفت.

■ بعد از ۷ سال سراغ «سال دوم دانشکده من» رفتید. چرا؟

فیلم‌نامه را پرویز شهبازی در سال ۱۳۹۴ ثبت کرده بود. دو، سه فیلم‌نامه دیگر مثل «دختر» را افراد مختلف کرده بودند. از اینکه روی یا هم کپ می‌دیم و صحبت از کار مشترک پیش آمد. پرویز تاکید داشت که من چند تا از کارهایش را بخوانم. یک‌دفعه دیدم «آنی» در فیلم‌نامه «سال دوم دانشکده من» وجود دارد که من می‌توانم تداوم منطقی مجموعه کارهای من باشد. یعنی قرارگرفتن در موقعیت یک آدم به نام مهتاب در قصه که درگیر مسائلی می‌شود؛ یعنی سرخوشی‌ها. لذت‌جویی‌ها و غرایزش بر او غلبه پیدا می‌کند و یا گفتن سروکله «پیوگرافی» و «وجدان» به میان می‌آید. این شخصیت بین این دو نیروی بسیار قوی سرگشته می‌شود. اینکه چند جرم در مدت زمان لذت‌جویی انجام می‌دهد و چگونه وفاداراه پای رفاقت بم